

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سید هاشم سدید  
۲۴ اگست ۲۰۱۵

## نقش مزورانه و شیطانی مجددی ها در افغانستان بخش دوم

نامه عبدالقدوس خان صدراعظم حکومت امانی به هم مکتبان و هم مشربان نزدیک و مورد اطمینانش، شمس المشایخ و نور المشایخ:

"مقام صدارت عظمی. جنابان فضایل نشانان شرافت بنیانان شمس المشایخ صاحب و نور المشایخ صاحب را حضرت الهی از آفات ارضی و سماوی محفوظ و مسلم داراد... آن جناب به خوبی از عریضه سابقه ام آگاه می باشند که از حضور اعلیحضرت درخواست نموده بودم که چهار ساعت موقع شرفیابی مواجه جنابان داده شود تا آنچه را که فرض منصبی منست به حضور شما بغرض گردن خلاصی اخروی به عرض رسانیده، بعد از آن حضور مبارک شان را به خداوند سپرده و خود را پیاده شطرنج و جزء بی جان بدانم و در اطاعت اولوالامر جان دهم و زبان نکشایم دو دفعه که شرفیابی برایم میسر شد شمایان نبودید و ناظر صاحب خارجه (محمود طرزی) در بین بود و من از اظهار مطلب باز ماندم زیرا در یک فقره راه و رای ناظر خارجه مخالف رایم بود و گر با من می پیچید و نظر اعلیحضرت هم آن طرف می بود، بدون خجالت چیزی به دست نمی آمد، این شمه بی از نظر خود را به واسطه آن جنابان خلاصه می نمایم: نصارا در مورد مسلمانان دو نوع حمله دارند یکی با شمشیر و دیگری با قلم و فریب، از حمله اول ملت و دولت را در حساب می گیرند، و در حمله دوم شخص شاه در نظر است که ملت را به گردن دولت می اندازند و نتیجه آنها "اصول مشروطیت" است که سیزده سال پیشتر "پایونیر" از آن ذکر کرد و گفت: مشروطیت در ترکیه و ایران به سببی مستحکم شد که مردم لذت آزادی را چشیده بودند، و اما در افغانستان برعکس ترکیه و ایران مشروطیت ثمری نداد برای ویرانی این دولت کدام سردار نام دار یا ملای بیرق دار یا خان با اعتبار کار است.

**من می دانم که برای دولت انگلیس قوت حمله و حواله شمشیر بالای ملت و دولت افغانستان نماتده، و آنچه ماتده فریب است که عبارت از "مشروعیت" است، و علاج آن این است که ((از طرف شرع انور مشروطه طلبان را باید واجب القتل)) دانست و بعد از آن برای تعلیمات علوم جدید دست و آستین بالا نمود.**

خواستم که در قندهار نیز تعلیم جدید علوم را جاری نمایم، لیکن به حکم شرع باید مکروب مشروطه از بین برده شود از آنست که از علمای اینجا سوالی نموده و جواب گرفتم و به غرض استحضار شما فرستادم اگر لازم بدانید تقدیم حضور نموده دروازه این فریب را بند نمائید.

جناب محبان عزیز و گرامان من، در خواست شرفیابی من با حضور شمایان برای این بود که اساسات سیاست و پلتیک و تجارت و عسکریت را با دوستی ها و دشمنی های دولت خود به عرض برسانم ... برای به دست آوردن همین قوت است که هشت ساعت وقت شرفیابی حضور اعلیحضرت و تقدیم عرایض خود را خواسته ام مشروط بر اینکه بدون شمایان دیگری به حضور مبارک نباشد... " [نقل قول ویراستاری نشده-پ] سردار عبدالقدوس خان صدراعظم چنانچه در این مکتوب اشاره کرده است راجع به مشروطیت و مشروطه خواهان افغانستان، استفتای مفصلی از علمای مذهبی قندهار هم نموده و جواب علمای مذکور را یکجا به شیخ المشایخ فرستاده که اختصار آن به قرار ذیل است:

"یا علمای کرام و یا مشایخ عظام و یا سادات ذوالحترام... من بار بار از ماموریت خود غرض اصلاحات و انتظامات امور که از حضور پادشاه غیورغازی مامور گردیده ام، برای شما گفته ام و این را هم گفته خواهم بود که از ((اصول جدید)) آن چیز را خواهم گرفت که تقویت دهنده راه ملی و قومی باشد، و چیزی را که شکننده دین اسلام باشد، رد می کنم، چیزی را که در اساس کار خود قبول کرده نمی توانم، یک چیز می باشد؛ و آن چیست؟ آن چیز مشروطه می باشد... لهذا می خواهم به موافقت شما این اصول را از بین برداشته، باقی را داخل نسخه اصلاحات کار خود نمایم، حالا به قرار اختصار، اساس سلطنت را از شما پرسیده و آنچه لازمه منصب من باشد، به قرار همان قاعده اساس خواهم گذاشت انشاء الله تعالی. " [نقل قول ویراستاری نشده-پ] (سوال سابق الذکر صدراعظم حاوی یک تخته کاغذ عادی، و جواب علمای مذهبی قندهار در یازده صفحه تخته عادی کاغذ مرقوم شده و جزء اسناد آقای محمد معصوم مجددیست) اینست اختصار جواب علمای مذهبی:

"بسم الله... بعد الحمد و الصلوة به حضور جلالت ظهور مقام صدارت عظمی و وزارت علیای دولت و ملت اسلام... معروض می داریم که استفسار حضور را... از مطاوی و مباحث شرعی و عقلی و مضامین تفصیل حکمت الهی و سیاسی که بقرار اصول محکمه شرعی و قواعد ممهده عقلیه استخراج طبع وقاد و فکر نقاد بوده است اجمالاً عن التفصیل چنان مفهوم نمودیم که منظور اصلی صدارت از استفسار مذکور حکم شرعی و ترجیح عقلی مراتب مملکت و سلطنت معهوده دول روی دنیا و تمیز حق و باطل در قوانین سیاست و جهانداری که در روی زمین معمول عقلا و حکماست می باشد و اقسام سلطنت ها را که در مباحث تحریرات موصوفه مجملاً نشان داده شده است، چهار قسم نموده اند: ۱ - استبدادی، ۲ - مشروطه، ۳ - جمهوری، ۴ - بالشویکی. پس ملخص سوال اینست که از اقسام اربعه کدام آن مشروع و معقول و مفید و کدام غیرمعقول و غیرمشروع و مضر است... خلافت برای استواری دین است... انتخاب خلیفه و نصب امام واجب است. شرایط خلافت بدین ترتیب است؛ خلیفه مسلمان، عاقل و بالغ، مرد، آزاد، بینا، شنوا، گویا، شجاع، صاحب رأی، مجرب، عادل، مجتنب از کبایر، با مروت، عالم و مجتهد باشد. شخص جامع این صفات مستحق خلافت است و اگر غیرجامع باشد، انتخاب کنندگان او عاصی استند. شرعاً و عقلاً همین یک قسم خلافت و امامت است. اتباع قانون آسمانی و اجرای قواعد سیاست الهی در افراد بشر بلکه در اصناف موجوده از خیر و شر است همین قسم سلطنت منتج آثار و نتایج همین سلطنت و حکومت می گردد، و باقی اقسام هر چه باشد سیاسی و یا طبیعی، مشروطی و یا جمهوری، بالشویکی یا منشویکی و غیره و غیره که اساس آنها بر غیرناموس الهی و قانون محکم آسمان باشد، همه چون فایده و ثمره صلاح ظاهری و باطنی و عدالت کلی انواع عالم را ندارند بلکه در صورت صلاح فساد و در لباس تهذیب و تمدن وحشت و نفرت افاده می کنند... مردودالعقل والشرع می باشد ... " [نقل قول ویراستاری نشده-پ] علمای مذهبی قندهار با این جواب خود گرچه رژیم مشروطه را طرد نکردند، معهذا از دادن فتوایی مبنی بر قلع و قمع مشروطه خواهان - چنانچه صدراعظم می خواست - سرباز زدند...

از تقاضای عبدالقدوس خان به خوبی فهمیده می شود که؛

**نخست**، مجددی ها قدرت و نفوذ بالائی در جامعه افغانستان، همچنین نزد امان الله خان تا وقتی که دست به توطئه و بغاوت علیه دولت امانیه زده بودند، داشتند و تا وقتی که به خاطر فتنه گری های شان مورد غضب شاه امان الله خان واقع نشده بودند، هیچ اقدام مهم و بزرگی در ارتباط با امور دولت بدون رأی و مشوره آن ها نمی توانست صورت بگیرد؛ **دوم**، مجددی ها، مانند عبدالقدوس خان، دارای تفکرات مشابه و ضد مشروطه خواهی و مشروطیت و افکار مترقی و تجدد خواهانه در کشور بودند و تأکید عبدالقدوس خان بر سر این مطلب که دو مجددی یاد شده وی را در زمان تقدیم این پیشنهاد به شاه، همراهی کنند، نشان از آن دارد که او به مشابهت افکار خود با این دو روحانی کاذب واقف است، و هم مطمئن است که مجددی ها از او و از نظریاتش در حضور امان الله خان پشتیبانی می کنند؛

**سوم**، طرح این مسأله با مجددی ها نمایانگر آن است که این سه شخص، که نمی توانند بدون یاران و همفکران دیگر باشند، مخالفین تشنه به خون مشروطه خواهان، دشمن مشروطیت، بدخواه شاه امان الله خان و خلاف برنامه های رفاهی، آزادی خواهانه، انسانی و مترقی او و یاران خویش، به خصوص دشمن خسرش، محمود طرزی بوده اند؛ **چهارم**، دشمنی عبدالقدوس خان با مشروطه خواهان، با پیشنهاد صریح قتل آن ها، در حد جنون و در حد دشمنی بی حد و حصر او با هزاره ها در زمان امیر عبدالرحمان خان رسیده بود، که به هیچ وجه به سود ملک و ملت نبود و چنین شخصی حق نداشت خصوصاً با آن سابقه گجسته اش در رأس حکومت به کار ادامه بدهد! غور بر این نکته خود دو نکته دیگر را به ذهن فرا می خواند:

۱- همپالکی های این صدراعظم خائن به شاه و دشمن ارتقاء و اعتلاء و پیشرفت و آزادی و برابری حقوقی، که نادر خان در رأس آن ها قرار داشت، نیز دارای همین افکار بهیمی، ارتجاعی و جنون آمیز بودند.

۲- شخصی که ذهنش گرفتار چنین افکار قرون وسطائی و اخلاقی چنان خشن و زمخت، و روحش چنان زبر و ناهموار باشد و خودش چنان عقب مانده و مخالف پیشرفت و ترقی و تعالی ملک و رفاه مردم، اولاده اش چگونه می تواند با عاطفه و مهربان و در فکر ترقی و انکشاف ملک و آرامی ملت باشند؟ همه مردم کابل شاهدند که فرزند این صدراعظم جنون زده تشنه به خون روشنفکران مترقی و مشروطه خواه، که در دروان پادشاهی محمدرضا خان به خاطر روابط قومی، شباهت فکری و خدمات پدر به صدارت رسید، فویش در روز چهار ساعت در دفتر کارش موجود بود و باقی ساعات روز و شب را، در حالی که ملت از فقر و گرسنگی توان نفس کشیدن نداشت، و ملک در آتش ناداری، ناتوانی و فقر و رنجوری می سوخت، در ملاهی و هرزگی، و در محافل عیش و نوش و خوش گذرانی، اکثراً با ظاهرشاه و شاه زاده ها، یا در خواب های رنگین سپری می نمود. **پنجم**، هدف از نوشتن چنین نامه ای اول تر از همه این بود که ملا های قندهار و مجددی ها را هرچه بیشتر علیه امان الله خان تحریک و تشویق نموده عملیه شورش را تسریع ببخشد؛ **و ششم**، تلاشی بود از سوی عبدالقدوس خان برای دست یافتن به پادشاهی. عبدالقدوس خان هم، مانند مجددی ها خواب پادشاهی را می دید. ملای بیرق دار اشاره به مجددی ها بود؛ سردار، اشاره به نادر خان و برادرانش، و خان اشاره به خودش.

همین پیشنهاد را محمد صادق مجددی نیز زمانی که نزد حبیب الله خان بچه سقا برای انتقال پیام عنایت الله خان رفته بود، می کند، که با تیز فهمی شیر جان خان، یکی از یاران بسیار نزدیک حبیب الله خان تیر مجددی به سنگ نا امید می خورد. منظور محمد صادق مجددی از "روحانی" در آن گفت و گو، خودش بوده است.

عبدالقدوس خان این آرزومندی خویش را در نامه ای که برای ملا های قندهار نوشته با اشاره و ایماً این طور مطرح می کند:

"حالا به قرار اختصار، اساس سلطنت را از شما پرسیده و آنچه لازمه منصب من باشد، به قرار همان قاعده اساس خواهد گذاشت انشاء الله تعالی."

به یقین این نوشته بدون قسمتی از یادداشت های آقای سید رسول، نویسنده "کتاب نگاهی به عهد سلطنت امانی" در فصل "تخت لرزان پادشاه"، صفحه ۱۸۶، آنگونه که باید مکمل باشد، مکمل نخواهد بود. توجه کنید که آقای سید رسول در این بابت برای گفتن به ما چه دارد:

"حلقه های مخفی در هر جا و در هر ولایت دست به کار بودند و هر یک هم بالنوبه دارای فکر و نظر رهبری بودند و هر طرف می دویدند. در حالیکه کدام برنامه و نظر واحد بین گروه ها وجود نداشت. هر کی از جریانات برداشتی و **راه حل خاصی** پیش خود داشت که این خود یک معضله بزرگی برای انقلاب [۱] آینده گردیده بود.

یکی از این حلقه ها که البته از همه بزرگتر هم بود، حلقه حضرت مجددی بود. شیخ المشایخ که تاج پادشاهی را بر فرق امان الله خان گذاشت در (۱۹۲۵) جهان فانی را وداع گفته بود. نورالمشایخ حضرت فضل عمر مجددی بعد از قیام پکتیا به هند رفته بود و از دیره اسمعیل خان ناظر رویداد ها بود [این شخص بعد از آن که تبعید شد، بنا به خواهش امان الله خان از انگلیس ها، از سرحدات افغانستان به بمبی فرستاده شده بود و تا برگشت به سرحدات در ایامی که نادرخان برای گرفتن پادشاهی از حبیب الله خان به سرحدات رسیده بود، در بمبی به سر می برد. وقتی نادرخان به سرحدات افغانستان رسید نورالمشایخ، فضل عمر مجددی، هم به اجازه انگلیس ها، البته برای کمک به نادر خان، به سرحدات افغانستان آمد [از نگارنده این مقاله] و به فعالیت های ضد امانی اش سر و صورت می داد.

در ۲۸ جنوری ۱۹۲۸ در قریه کوچک (پتیاله) در شمال دیره اسمعیل خان عده کثیری از علماء تشکیل جلسه داده موضوعات عمده را مورد بحث قرار دادند. نورالمشایخ امور کابل را به حضرت محمد صادق المجددی و محمد معصوم ۲۲ ساله شمس المشایخ گذاشته بود. حاجی دوست محمد وظیفه داشت که عندالضرورت به دوکی، لورالیا، و تل رفته مردم را به قیام تشویق نماید. ملا محمد حسن و عبدالرحیم باید به خوست و ملک بلند خان به جدران و ملک غلام خان به گردیز می رفتند. در همین اثنا دو نفر از سرداران فراری به هند که خود را از بازماندگان سردار محمد ایوب خان معرفی می کردند نیز می خواستند در موضوع اشتراک نموده مثل عبدالکریم ادعای تخت و تاج افغانستان را نمایند اما **نورالمشایخ** از قبول این پیشنهاد خود داری نموده اجازه نداد حضور دو نفر مذکور یعنی اکرم و اعظم بار دیگر قیام مردم را شکل سیاسی محض بدهد (آنانی که قدرت مشایخ مجددی را در کشور ما دست کم گرفته اند یا دست کم می گیرند، باید به جمله فوق به طور جدی و فوق العاده دقت کنند - از ن).

**حینیکه مقدمات کار در سرحد چنین بود حضرت محمد صادق مجددی با محمد معصوم مجددی عازم پکتیا گردیدند. آن ها با هیئت معیتی شان در دوم دسمبر به قریه (سراخیل) در نزدیکی های (مچلغو) وارد گردیدند. ایشان فتوای کفر**

**امان الله خان را که از طرف چهار صد ملا امضا شده بود با خود داشتند...** [نقل قول ویراستاری نشده -پ]

طنز تاریخ را ببینید که امروز صبغت الله مجددی، این مار هفت سر، بزرگ این خاندان خانن به ملک و ملت، مدال عالی همان شخصی را که زمانی او را کافر می خواندند و به این دلیل ملتی را علیه وی شوراندند و او را با چشمان گریان - نه به خاطر تاج و تخت، که به خاطر آن که نتوانسته بود به آرمان های والانی که در قبال ترقی کشور و رفاه مردم داشت برسد، و به قولی که داده بود وفا کند - از ملک و وطنش تاراندند با افتخار بر روی سینه مملو از خبث و شرارت و کینه خویش حمل می کند و در روز جشن استقلال از آن بزرگمردترین بزرگمردان تاریخ کشور، در حالی که کوچکترین خمی از شرم و حیاء به ابرو نمی آورد، همه گذشته را نا دیده گرفته، با تظاهر و دروغ، به بزرگی و به نیکنوی یاد می نماید. به این می گویند مسلمان و انسان راستین؛ و به این می گویند بی شرمی از حد گذشته یک روحانی نمای بی ایمان!!!

در نمایشنامه آمدن نادر خان به افغانستان، قیام مردم و رسیدن وی به تخت و تاج نیز حضور و نقش مجددی ها با وضوح خاصی به مشاهده می رسد. در این مورد به اختصار و جزء وار تنها به ارائه چند سند اکتفاء می کنم.

زمان نوشتن نامه ها و وقایع شاید پس و پیش شده باشد، ولی به نظر من آن چه مهم است خود نامه ها، مضامین، رویداد ها و اهدافی که پشت این تلاش ها و تشبثات قرار دارند هستند، نه زمان دقیق نوشتن نامه ها یا زمان دقیق وقوع آن حوادث، زیرا در این نوشته تکیه گاه اصلی، نوشتن وقایع و کارنامه های ضدملی مجددی ها در یک برهه بسیار حساس و بحرانی - از به قدرت رسیدن شاه امان الله خان تا به قدرت رسیدن نادرخان - در کشور پرداخته شود، نه به تاریخ وقوع رویداد ها به ترتیب زمان؛ مهم همین است که تعدادی از نامه ها یا دسیسه ها، در دوران سلطنت شاه امان الله خان و شورش مردم به تحریک به اصطلاح علمای دین، در رأس آن ها مجددی ها، رفتن شاه امان الله و آمدن نادر خان، نوشته شده اند.

هدف نگارنده واقعه نگاری نیست؛ بلکه نشان دادن برخی اسناد و اعمال خائنانه این دو خانواده و ارتباطی که آن ها در خلق شورش و در سقوط دولت امانیه داشتند، به مثابه واقعتی و به عنوان مشت نموده خروار است:

۱- نامه ای از نادر خان عنوانی فضل عمر مجددی، نورالمشایخ، از جاجی به کتواز ۲۰ صفر ۱۳۴۸ قمری:

"جناب معظم محترم حضرت صاحب را مخلصم احوالات اینولا تا حال گاه غالب و گاه مغلوب برای لشکریان مایان است، مگر نقصان بسیار به سقوی ها می رسد. امید قوی داریم که آن صاحب از غیرت و حمیت که دارند این ملت ((جاهل)) را معاونت نماید که این کشتی طوفانی را خداوند بساحل مراد برساند. زیاده چه عرض کنم. محمد نادر مخلص." [ویراستاری نشده-پ]

۲- در نامه دیگری سردار شاه محمود خان (برادر نادر خان) بعنوان نورالمشایخ از جاجی به کتواز چنین مینویسد:

"مورخه ۵ ربیع الثانی ۱۳۴۸ قمری

جناب معظم محترم مهربان حقایق آگاه حضرت نورالمشایخ را مخلصم از برای خدا. تا کدام وقت صاحب توجه نخواهند فرمود؟ ما چند تا برادران (سپه سالار شاه ولی خان و شاه محمود خان در پکتیا، محمد هاشم خان در ننگرهار) تا امروز هر چه توانستیم کردیم اگر شما هم کوشش نکنید ما هم مانده میشویم. و افغانستان و خاندان ما و خاندان شما برباد میشویم... مخلص صاحب شاه محمود". [ویراستاری نشده-پ]

(می بینید که این دو خانواده چگونه با هم گره خورده اند، که اگر یکی تباه شود، دیگری نیز خود به خود تباه می گردد. با چنین پیوندی چگونه می توان انتظار داشت که خانواده مجددی از شاه امان الله خانی که نادر خان و برادرانش با وی دشمنی داشتند و در صدد سقوط دولت و نابودی وی بودند، پشتیبانی کند و مریدان خویش، در میان مردم سلیمان خیل و سائر مردمان را به حمایت از وی وارد جنگ کند؟! - از نگارنده این مقاله.)

۳- ... و آنگاه حمله قاطع و ناگهانی از جبهه پکتیا عملی و دشمن اما گردید. خصوصاً که سید حسین وزیر جنگ را قبلاً از مرکز دور و در ولایات شمالی کشور مشغول ساخته بودند تا این وقت حضرت نورالمشایخ که زمام حرکات قوای سلیمانخیل را در دست داشت توانسته بود که آنها را برعکس سابق از معاضدت با بچه سقا و از مخالفت با نادر خان منصرف نموده و بشکل (بیطرف) از صحنه خارج نماید. خودش نیز در شهر گردیز بغرض مذاکره با شاه ولی خان (برادر نادرخان) وارد شد. [ویراستاری نشده-پ]

(بند بالا به وضوح بیان می دارد که خانواده مجددی در دوران شورش بچه سقا به یاری وی برخاسته بود. چرا؟ چون امان الله خان باید می رفت و یک دولت عبوری بی کفایت و بدون پایه مردمی به وجود می آمد تا حکومتی که بعد از این دو دوره روی کار می آمد و با تجربه ای که مردم از دو حکومت قبلی داشتند، زمینه پذیرش و پائش بهتر و بیشتر پیدا می کرد.

یا اگر ممکن می شد در این گیر و دار و "گلگلمیری" ها همای بخت بر روی شانه های یکی از مجددی ها می نشست - آن گونه که بعد از سقوط نجیب همای بخت بر روی شانه مارخوار بزرگ، صبغت الله مجددی نشست و پادشاهی

افغانستان به این خانواده که نزدیک ترین مردمان در افغانستان به انگلیس ها بودند تعلق گرفت، و یکی از این ها به تخت سلطنت جلوس می کرد!

هر سه سند از صفحات ۱۳ و ۱۴ جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته شادروان غلام محمد غبار نقل شده است.

۴- نامه دیگری از شاه محمود خان، برادر نادر خان، از جاجی به کنواز به نورالمشایخ، از صفحه ۱۶ همان کتاب: "از دشمرفی (ننگرهار) هم قوت زیاد مهمند، افریدی، خوگیانی، سرخ رود و شینوار حرکت کرده و در این دو سه روز به خود کابل حمله خواهند کرد... از طرف وزیرستان هم لشکر زیاد روانه شده، ده هزار آن به چهاونی خوست رسیده و باقی هم میرسند. اضافه از بیست هزار لشکر تهیه کرده اند. در این وقت از طرف سلیمان خیل ها اگر یک حرکت کرده شود همه کار ها خوب میشود... از اشتهارات مردم هندوستان در بابت تجارت سلیمان خیلها هم ایشان را دانسته کنید. مخلص صاحب شاه محمود" - [ویراستاری نشده-پ]

یک نظر و یک تبصره مختصر و ضمنی:

۱- لشکر وزیرستان، چون وزیرستان آن طرف خط دیورند قرار دارد، به اساس نظر اکثریت مؤرخین، با مشوره و اجازه انگلیس ها به کمک نادر خان فرستاده شده بود.

۲- گفته می شود که نادر خان قبل از شروع جنگ با امیرحبیب الله خان، زمانی که هنوز به سرحدات نزدیک نشده بود، اعلان کرده بود که او برای گرفتن تاج و تخت برای شاه امان الله خان به افغانستان آمده است.

اگر این سخن درست بوده باشد، مجددی ها که فتوای کفر امان الله خان را صادر کرده بودند، همراه با چهار صد ملای دیگر، چگونه حاضر شده بودند با نادرخانی که برای گرفتن تخت و تاج برای یک کافر به میدان کارزار آمده است، همکاری کنند؟؟

یکی فتوای کفر او را صادر می کند و می خواهد او را از پادشاهی براندازد؛ و دیگری می خواهد او را دو باره به پادشاهی برساند! عقل نگارنده که قد نمی دهد.

فکر می کنم برای یافتن جواب برای این سؤال انسان هائی به کارند که مانند خود این دو خانواده دارای عقل خاص خود شان، یعنی عقل آشنا با تلبیس و فتنه انگیزی و خدعه و تزویر و تغابن باشند!!

باز هم، اگر همین سؤال را مردم از مجددی ها می نمودند، مجددی ها چه جوابی داشتند که به آن ها بدهند؟ هیچ! مجددی ها، همچین نادرخان می دانستند که عقل مردم هنوز به آن حدی نرسیده است که چنین سؤال های به ذهن شان خطور کند. نادر خان با "جاهل" خواندن مردم، این سخن را به وضوح بیان داشته است که به فکر مردم نباشید؛ زیرا مردم عقل ندارند و هیچ چیزی نمی دانند!

و اگر، فرض محال، چنین سؤالی به ذهن شان خطور کند، از ترس این که "پیرگیری" نشوند آن سؤال را به رخ پیر صاحب، شیخ شیخ ها، نخواهند کشید و اگر با این هم جرأت و گستاخی کنند و این سؤال را از حضرت پیر صاحب بپرسند، پیش فابریکه دروغ بافی حضرت ها دروغ کم نیست؛ یا این که زنده و با تمام کالا به چشم مردم درمی آیند، مثلی که امروز بعد از هزار ها دروغ به چشم مردم در می آیند و می گویند که ما چنین چیزی نکرده و نگفته ایم؛ شما اشتباه فهمیده اید!!

از شوخی بگذریم:

ادامه دارد

۲۰۱۵/۰۸/۲۳